

منزلی با سالنی بسیار باشکوه که پر از شاعران و روشنفکران بود قدم گذاشتم. مرا به سالن کوچک‌تری راهنمایی کردند و در آن جا بود که گابریلا ظاهر شد. من ناگهان ایستادم و گفتم: «مادرا» او مرا گرم در آغوش

گرفت و بعد با هم و به آهستگی به سالن وارد شدیم. و در برابر همه مدعوین گفت: «ایشان اولین دخترخوانده من و در این دنیا برایم از همه چیز باارزش‌تر هستند، من احساس بدی داشتم اما او مرا به صحبت گرفت. او اصلاً فرق نکرده بود، مثل همیشه ساده و مهربان، فقط کم و

بیش لاغرتر شده بود. اما خیلی برایم غیرمنتظره بود وقتی بهم گفت: پروانه برای چه با من نمی‌آیی؟ اما من نمی‌توانستم چون با خاله پیرم که مریض هم بود زندگی می‌کردم. ولی او از من خواست وقتی خاله‌ام بهتر شد یا خدای نکرده فوت کرد، به او تلگرامی بزنم تا برایم خرج سفر را بفرستد...»

افسوس که دیگر هیچ‌گاه او را زنده ندیدم. من موفق نشدم پیش‌اش بروم و بالاخره او در ۶۸ سالگی در نیویورک فوت کرد و هنگامی به شیلی بازگشت که دیگر

جان در بدن نداشت. او را بزک کرده بودند و رژ لب زد، بودند و سر و وضعی مرتب داشت. من از این که او را این طوری می‌دیدم خوشم نمی‌آمد و گمان نمی‌کردم که به او در تابوت‌اش نگاه می‌کنم. او هیچ‌گاه زن خوشبختی نبود و همیشه وجودش مملو از رنج فراوان بود.

از دید ایلدا گررو دیگر داستان پایان یافته است. اما برای ادبیات شیلی، زندگی این بانوی غمگین و این نویسنده با نام فرشته خداوند و گنیه باده آثاری بر جای مانده که تنها به یمن رنج می‌توانست آن‌ها را به تحریر آورد

هجوم شعر در تب تند شبانه

زندگی و شعر می‌سارتون
شاعر بلژیکی، آمریکایی

May Sarton
1912-1995



در A Man of ۱۹۵۰ انتشار می‌دهد. مجموعه شعر The Land of Silence او جایزه رینولدز را در سال ۱۹۵۴ تصاحب می‌کند. در همین حال کتابی از او با عنوان In Time Like Air از جانب بسیاری از منتقدان سزوار دریافت جایزه ملی کتاب شناخته و نامزد دریافت این جایزه می‌شود.

می‌تا: ۴۴ سالگی (۱۹۵۸) یعنی تا زمان مرگ والدینش به استقلال اقتصادی نمی‌رسد و پس از مرگ آنان ناگزیر از فروش خانه موروثی می‌گردد و پس از گذر از دوران تن‌آسایی و فراغ بال که تا سنین چهل دوام آورده، پیگیری علاقه ادبی‌اش را نیازمند امنیت خاطر از مسائل مالی می‌بیند. به همین دلیل خانه‌یی قدیمی در نیوهمپشایر می‌خرد و در آن جاست که به خلق آثار مردمی و ارتقای از راه نقد ادبی می‌پردازد.

در خلال سال‌های دهه ۶۰ نوول The Small Room و داستانی برگرفته از زندگی خودش با عنوان Mrs. Stevens Hears the Mermaid Singing را می‌نویسد. در دهه هفتاد تلاش می‌کند صرف انتشار نقدهای ادبی و دفاع از حقوق زنان می‌شود. کتاب «مادر هملت و زنان دیگر» را در سال ۱۹۷۲ انتشار می‌دهد و منتقدی درباره این کتاب می‌نویسد: سال ۱۹۷۲ را باید سال تحول و چرخش در اتوبیوگرافی مدرن زنانه نامید. کتاب‌های شعر «ابر، سنگ، آفتاب و انگوره»، «بذر خردل» و «آتش مدام» در سال‌های ۷۰ و ۷۲ منتشر می‌شود.

می‌گیرد. او با اشعار ماری کلوز که با تخلص ژان دومینیک انتشار یافته آشنا می‌شود: اشعار ماری کلوز نخستین شعله‌های اشتیاق به شعر را در او می‌افروزد. پس از فراغت از تحصیل در دبیرستان کمبریج و مدرسه زبان لاتینی در ۱۹۲۹، می‌به نیویورک می‌رود. اما در همان حال سرودن شعر را ادامه می‌دهد. می‌که به بازگیری همپای سرودن شعر علاقه دارد با از هم پاشیدن گروه تئاتری که در آن کار می‌کرد بر سر دوراهی انتخاب قرار می‌گیرد؛ ادامه بازیگری یا متقاعد شدن به این که شعر باید سرنویشت او را رقم زند. و سرانجام شعر او را انتخاب می‌کند.

او هرگز به شغل رسمی و پایداری اشتغال نمی‌یابد و آن چه او را به مداومت در یک مشغله ثابت و دائمی وامی‌دارد همکاری با گروهی از شاعران و نویسندگان اروپایی پیرو ویرجینیا وولف است. همچون الیزابت باون، ژولین و ژولیت هاکسلی، لیوژپو، باسیل سلین کورت، هیلدا دولیتل، استفن اسپندر و...

نخستین مجموعه از برگزیده‌های شعر می‌سارتون Encounters in April در ۱۹۳۷ و نخستین نوول او The Single Hound یک سال بعد انتشار می‌یابد. در ۱۹۴۰ به نگارش مقالات ادبی و تدریس در بخش شعر دانشگاه‌ها در آمریکا می‌پردازد.

می‌مجموعه شعر The Inner Landscape را در ۱۹۳۹ و دومین نوول خود را در ۱۹۴۶ با عنوان The Bridges of year و سومین نوول را با عنوان Shadow

می‌سارتون در سوم ماه مه سال ۱۹۱۲ در بلژیک به دنیا می‌آید. او تنها فرزند خانواده است و با اوج گرفتن جنگ اول جهانی و ورود ماشین جنگی آلمان به بلژیک، سارتون‌ها به ایالات متحده مهاجرت می‌کنند.

پدر می‌راگرایش به تاریخ علوم، به دانشگاه‌های کمبریج و هاروارد می‌کشاند و مادر که هنرمند طراح است به علاقه‌اش سرگرم می‌شود، در حالی که همواره تماشاگری خردسال -می- را در کنار خود دارد. می‌درباره سال‌های تماشاگری‌اش می‌گوید: دیدن کارهای طراحی هنوز هم مرا به عوالم کودکی می‌برد.

می‌را دو فرهنگ متفاوت و بعضاً متضاد بار آورده‌اند؛ نخست فرهنگ موطنش بلژیک که سرزمین آبا و اجدادی‌اش است و سهمی بزرگ در آفرینش ادبی او دارد. سفرهای پیاپی و مدام او از آمریکا به اروپا در سال‌های شکوفایی ادبی را باید نشانه‌های بازگشت به فرهنگ زادبومش گرفت. چه، می‌در این سفرها نه به عنوان یک گردشگر، که به مثابه پژوهشگر و نیازمند تغذیه از منابع ادبی اروپا به این سامان می‌آید. می‌همچنین بار آمده در فرهنگ آمریکایی است با هویت و ماهیت یک زن‌زاده خانواده‌یی مهاجر که می‌کوشد ریشه‌هایش را در سرزمین جدید با سامانه‌یی مردسالار بدواند.

می‌در دوازده سالگی، یک سال را در انستیتوی زبان فرانسه به تحصیل می‌پردازد و در آن جاست که نخستین تأثیر را برای باز شدن زبان شعریش

می با انتشار نقدهایی با عنوان جریده تنهایی
Journal of A Solitt به دفاع از حقوق زنان
منده برمی خیزد. این مقالات در بسیاری از کالج‌ها و
نگاه‌های آمریکایی مورد توجه و پژوهش قرار
گیرد.

سارتون زمان کمی پس از انتشار جریده تنهایی، به
تهی اجاره‌یی در یورک در ساحل اقیانوس نقل مکان
کند. او در این مکان تازه تولید ادبی خود را ادامه
می‌دهد از جمله انتشار کتاب‌های خانه‌کنار دریا
(۱۹۷۰) هفتاد سالگی (۱۹۸۲) و نیز مجموعه شعر
به راه سکوت (۱۹۸۰).

سارتون در سلسله سخنرانی‌هایش درباره هنر
اعری و سیر آفرینش ادبی خود می‌گوید: شعر را من
همیشه نمی‌گویم، وقتی که می‌سرایم این شعر است که
من هجوم می‌آورد و با من، یک زن شاعر، می‌آمیزد و
من آن را اتفاقی عاشقانه می‌دانم. این که چرا شعر
می‌گویم، در واقع نیاز به بازگویی احساس واقعی‌ام است.
ن هرگز قادر نیستم بی آن که الهامی بر من چیره
رود شعری بگویم. وقتی هم که می‌نویسم چیزی جز
اری خردورزانه نیست. سطور در سرم می‌دوند و من
آدر به متوقف کردنشان نیستم، جدایی عشاق

اولین برف

این اولین برف ملایمه

که بی صدا پشت در خونه‌ت می‌شیند

تا بشینی پای آتیش

دوخت و دوز کنی،

اون آلك می‌کنه برف توی شکاف تاق

موهات با سفیدی روزگارش می‌پوشونه.

این زخم عمیق

قلب به آهو رو می‌سوزونه

که تو دام به سگ شکاری افتاده

این به شکاره، به بازی

ضرب آهنگ ناساز پاهای هراس.

این به یاس مواجه

که نزدیک به مغز استخونت جا خوش کرده

باریده از آسمون

مث شبنم روشاخه

گوله شده مث اسکلت گنجشک شکار شده.

این همون عشقیه که

بی‌پروا دل‌ت رو می‌قاپه

و هر کاری که عشقش بکشه می‌کنه

این به یاسه، به حماقت

دنبالته، اسیر نشی.

ترجمه اشعار مهران قاضی
May Sarton (1912-95)

Divorce of Lovers با چنین عوالمی خلق شده است.
سارتون می‌گوید: در سفری که برای سخنرانی داشتم
نیمه‌شبی گرفتار تب تند و خستگی مفرط بودم و در
همان حال بود که شعر بر من هجوم آورد. مرا وانار کرد
که بسترم را ترک کنم و بنشینم و بنویسم و من همه آن
چه را که ذهنم را به آشوب کشانده بود بر روی کاغذ
ریختم، شعر در من شکوفا شد و این را مثال خوبی از
یک الهام واقعی می‌دانم. این شکوفایی خالی از هر
رنجی بود، ناگهان بود که همه چیز به شعر در آمد.

می اضافه می‌کند: همواره به نظر می‌رسد که
هنرمند زن برکه‌بی کوچک در حاشیه جریان اصلی و
پرشتاب هنر روزگار است، و نه در مرکز حیات ادبی و
هنری زمانه، اما بیاییم ما زنان نویسنده این امید را بارور
سازیم که ما می‌توانیم تمامیت انسان باشیم، انسانی که
ناگزیر از انزوا نیست، کسی باشیم نظیر امیلی
دیکنسون یا ژرژ ساندرز.

می در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: ما باید
افسانه‌هایمان را در ماورای زندگی واقعی‌مان بیافرینیم
و خود ضامن بقایشان باشیم و هیولای انزوا را به
خاک افکنیم و هر لحظه و هر روز زندگی از درون ما
سرچشمه گیرد.

تصور می‌کنم اگر زنان به شخصیتی عمیق‌تر دست
یابند، چیزی فراتر از آن که می‌گوید «ما بنگرید که چه
رنجی می‌برم» آن وقت زن تبدیل به شعر هستی
می‌گردد. و البته مسئله ولایت این عمیق اندیشی را تخیل
برعهده دارد. تخیل یک کلید است و با آن به دگرگونی
می‌رسیم برخی از زنان نویسنده را می‌شناسم که
می‌کوشیدند داستان‌نویس شوند، اما خیر نداشتند که
شعر آنان را برای شاعری برگزیده است. خب این یک
هدیه است بیدیریدش و وظیفه‌تان را به شکوه به انجام
رسانید.

این آرزوی ناگزیر شماست که بتوانید رازهایتان را
صمیمانه و بی‌مهابا به جهان ببخشید، زیرا در چنین
صورتی است که به آن چه می‌گویید باور خواهید آورد.
در سال ۱۹۹۳ جایزه لوینسون از سوی نشریه شعر
آمریکا به خاطر مجموعه شعر Coming Into Eighty
به می سارتون اهدا شد. می در سال ۱۹۹۵ در سن ۸۳
سالگی دنیا را بدرود گفت و از خود ۱۹ نوبل ۱۷
مجموعه شعر ۱۵ اثر تحقیقی و دو کتاب کودک به جای
گذاشت. اگر چه او را بیشتر به خاطر نوبل‌ها و نشریاتی
که منتشر کرده می‌شناسند اما به او باید از وراى نقدها و
شعرهای پر احساسش اش نگرست. □

کی بیداره

کی الان بیداره؟

کیه که خواب به زانوش درآورده؟

کیه که چشم‌ها می‌کنه با خشم از تو رختخوابش؟

منم، من، به شهروند پست

خواب به چشم‌ام نمی‌ره

آتیش به زجر تو سرم دارم

من، به آمریکایی آکاسیای مرده صدام یزن

توی سیاهی داغ شب شهر

تنها و عرق‌ریز از شرم خیابونارو گز می‌کنم.

واسه باشند دیره، واسه زنده کردن مرده که دیگه خیلی دیره.

این به خرمنه

دونه‌ها خیلی وقته کاشته شدن

کلمات بی‌پروا، افکار مودبی، نگاهی پوزش‌خواه

حالا همه اون چه جمع کردم

می‌گذارم

و می‌رم.

این خرمن، مایملک ناقابل منه

من، شهروند پست؛

توی دنیای خودم بی‌قواره بار اومدم

ناب‌دلانه‌ام ایس.